

آرایی که شهروندان آمریکا در هفتم نوامبر به صندوق های رأی ریختند چیزی نبود که کاخ سفید آن را به حساب خرده ناراضی مردم از حکومت در آمریکا بگذارد. همه چیز واضح و روشن از پیش اعلام شده بود، انتخابات هفتم نوامبر فراندومی برای تأیید یا رد تفکر جهانی حاکمان کاخ سفید بود

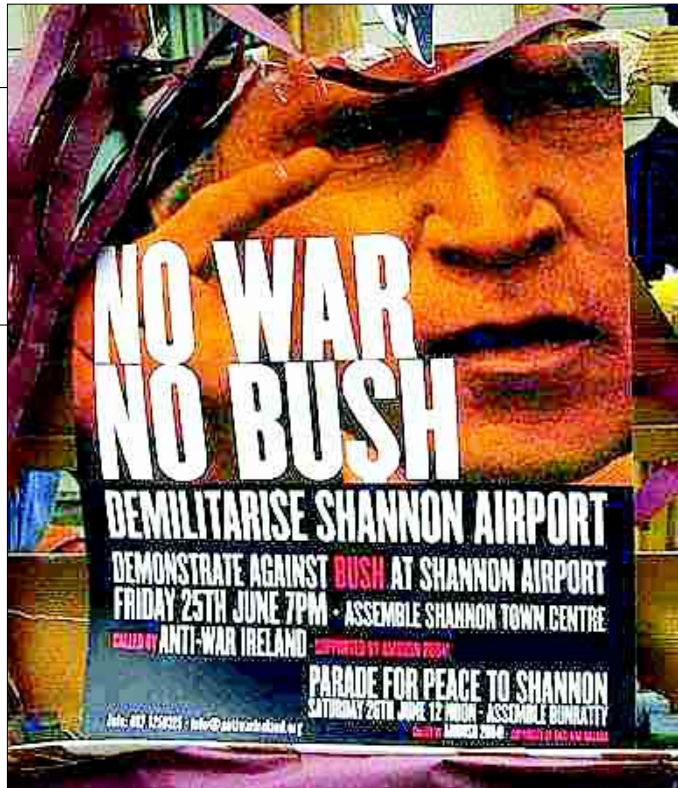
ارتباطی دو سویه میان اعراب و اسرائیل بود و از این بابت فراوان بهره می جست و به خود می بالید. اما تولید آمریکا و سرقفی آن بر منازعه اعراب و اسرائیل از ژوئیه ۲۰۰۵ بهم خورد. از این پس عواملی چون: حماسی که در حال پیشرفت روزافزون بود، ضعف جانشینان یاسر عرفات، و سیاست یک سویه و اختناق آلود اسرائیل همه دست به دست هم دادند تا آمریکا تبدیل به عنصری غیر مؤثر در خاورمیانه شود؛ شوک بزرگی برای دولت بوش که پس از شکست در عراق هنوز به این کارت بازی چشم دوخته بود.

اما در ایام عسرتی که گریبان آمریکادار خاورمیانه گرفت ایالات متحده سومین ضربه را از ناحیه متحدین سنتی دریافت کرد، رژیم های عرب، به عنوان مهم ترین تکیه گاه کاخ سفید، در چند رویارویی انتخاباتی از جمله در بحرین و یاپوش از آن مصر، بازی را به حریف مبارز تازه نفس واگذار کردند. شهروندان خاورمیانه امسال هم در چند نقطه با مسأله انتخاب دوجریان روبرو شدند. رهبران و جناح های محافظه کار سنتی که در پی حفظ وضع موجودند و نیروهای تازه نفس. بسیاری از مردم منطقه گزینه دوم را انتخاب کردند و رأی شان را در سید کسانی ریختند که امروز شبکه اسلامگرایان را از شمال آفریقا تا آسیای مرکزی می شکل می دهند. در این انتخاب ها که هر کدام گروهی را در هر دم حکومت این کشورها نشانند، یک عامل جدید به عنوان فاکتور تازه در حولات منطقه وارد میدان می شود و آن «اسلام» است. چنانکه گزارشگران حاضر در صحنه غرب، روایت می کنند اکنون زوال نفوذ دیرین شاهزادگان و امرا در این انتخابات ناشی از این بود که آنها محاسبه دقیقی از تأثیرات این عامل در میدان انتخابات نداشتند. پدیدارنده با نقش آفرینی حرکت جدیدی به نام اسلام، دوران کارایی اندیشه های ناسیونالیسم و سوسیالیسم عربی به سر آمده است.

جنبشی که استوار بر تعالیم اسلام به صحنه آمد در هر سرزمین اسلامی، نمای متفاوت گرفت اما همه شعبه و نخله های اسلامی در این برهه از یک سرچشمه تغذیه شده اند. هنوز منشأ اصلی همه خیزش ها مسأله فلسطین خوانده می شود و مسأله قدس بر تارک همه الگوهای الهام بخش مبارزه ایستاده است. تأثیرات این جنبش از آنروست که هم نماد حق کشی است و هم مصداق بارز جبهه خیر و شر است. پس بی سبب نیست که تحلیلگران، شناسنامه همه جنبش های دیروز و امروز خاورمیانه را به زمان اشغال فلسطین یعنی ۱۹۴۸ برمی گردانند.

جهان در برابر نومحافظه کاران

از واقعه ۱۱ سپتامبر تاکنون دماسنج افکار عمومی جهان با سیاست نومحافظه کاران تنظیم شده است. پدیده نفی جنگ که در ایام و سال های گذشته صورتی پراکنده و غیر مؤثر داشت در سال ۸۵ شکل و شمایل یک جنبش را پیدا کرد. جنبشی که دست کم



خواهد بود. از میان تحلیلگران پر شمار غربی که در این باره سخن ها گفته و سرمقاله ها نگاشته اند شاید گزارش رسانه پر آواز آمریکایی یعنی «فارن افیرز» بیشتر در یادها مانده است. ریچارد هاس برای مقاله جنجالی خود، عنوان «پایان عصر آمریکادر خاورمیانه» را برگزید. او مدارک و شواهد فراوان برای این ادعای خویش اقامه کرد و نوشت که خاورمیانه نوین دیگر علاقه چندانی به آمریکا و انگلیس می تواند بخشی از این عصرها باشند، ندارد و با این علاقه به حداقل خود رسیده است. پس از اعلام این نظریه، او آرد نقد و شتمت بود که به سمت کاخ سفید راه افتاد؛ دهها بلکه صدها مقاله و تحلیل بر رسانه های آمریکانقش بست که از تولد خاورمیانه جدید بر محور گریز از نفوذ آمریکا سخن رانندند. فقط کافی است به فهرست نظر سنجی هایی که از شهروندان عرب و مسلمان منطقه درباره موقعیت بوش و آمریکا شده بود نگاه شود، نتیجه بدست آمده از این همه نظر خواهی یکسان بود: «بوش منفورترین چهره برای مردم منطقه و ضریب احساسات ضد آمریکایی در منطقه در حد انفجار آمیزی روبه بالا رفتن است.»

شاید این جا تاریخ هم یکی از طنزهای خود را تکرار کرده ماشین جنگی و دستگاه دیپلماسی آمریکا که با هدف تبدیل عراق به پایگاه فرماندهی آمریکا وارد این کشور شده بودند در باتلاق عراق متوقف شد با به تعبیری کارشناس آمریکایی، جنگ عراق، جنگی بود که «عصر آمریکایی» به آن نیاز داشت تا بتواند شروع شود اما جنگ دوم در ۲۰۰۳ جنگی بود که پایان این عصر را رقم زد.

اما هر چه سال به پایان خود نزدیک شد دشواری های تازه ای پیش پای آمریکا گشوده شد و لحظه ای رسید که به تعبیر نویسند «نیویویک» تقریباً همه بازیگران منطقه ای، بوش را تنها گذاشتند. یکی از این عوامل، از دست رفتن پروژه سازش خاورمیانه بود. سال ها بود که آمریکا از این امتیاز یا کارت بازی منحصر به فرد خود را در برده بود که تنها پل

خاورمیانه جدید بی خبر از راه رسید

خاورمیانه که تمام ایام چهار سال پس از سقوط صدام را در جنگ به سر برده است در نیمه پایانی سال ۸۵، به محور و مدار دیپلماسی تبدیل شد. فقط کاندولیزا رایس نبود که بخش غالب ساعات کاری خود را در این منطقه به مذاکره و نشست گذراند که نمایندگان و دیپلمات های همه دولت ها و بازیگران جهانی راهی این منطقه شدند، چنانکه روسیه و شخص پوتین وارد گود مذاکرات خاورمیانه شد اروپا برای پیدا کردن نقشی نو، دست و پا زد و سازمان ملل زیر فشار افکار عمومی کوشید با انعکاس اخبار تجاوزات اسرائیل قدری از بار اتهام تماشاجی بودن بکاهد.

زمان چندانی نکشید که شکست در دو جنگ بزرگ منطقه گردونه دیپلماسی خاورمیانه را که شاید سه دهه بر محور اراده یک بازیگر می چرخید، دگرگون ساخت. همان خاورمیانه ای که آمریکایی ها آن را حوزه انحصاری خود خوانده بودند به حضور بازیگران جدید آغوش گشود.

در سوی دیگر، گوی و میدان در اختیار گروههایی قرار گرفت که سال ها از صحنه معادلات برکنار بودند. این گروهها از لبنان تا فلسطین یک نام و شناسنامه داشتند به نام «مقاومت.»

به این ترتیب در سال جدید همه چیز در خاورمیانه زیور و دو هیچ نقطه ای در جغرافیای منطقه نبود که رد پای تغییر به آنجا نرسد. شاید دور افتاده ترین نقطه در برابر این سیلاب حوادث کشور یمن بود که آن هم با تهاجم نظامی حکومت عبدالله صالح به شیعیان به گود نزاع کشیده شد. اکنون سیمای خاورمیانه در نگاه همه تغییر یافته است و به عبارتی خاورمیانه نوین بدون آنکه خیلی با خبر باشد متولد شده است. اگر توقف طرح خاورمیانه نوین در سال پیش و سال های پیشتر فقط یک معما یا گمانه زنی بود، در سال جدید به واقعیتی غیر قابل انکار تبدیل شد. بدون شک، سرگذشت سال پوست اندازی خاورمیانه از زبان تحلیلگران داخل آمریکاشنیدنی